

معرفی نسخه های خطی دیوان فدایی یزدی

میرزا سید یحیی متخلص به «فدایی»^۱ فرزند میرزا محمد علی وامق (مؤلف تذکره میکده که با خط خوش فدایی به رشته تحریر در آمد) و نوه میر محمد باقر بن محمد سعید بن محمد امین حسینی حسنی یزدی، عالم دینی و ادیب و شاعر سده سیزدهم هـ ق است. فدایی در مدرسه مصلائی صفدرخان به تحصیل و تدریس مشغول بود و در ادبیات عرب و صرف و نحو به ویژه علم نحو تبخر داشته و دارای آثاری چون مستیعظ و منظومه در نحو است که نسخه هایی از آن در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می شود. او جدای آشنایی با علوم عربی، فردی ادیب و

-
- ۱- ر.ک: - تذکره شعرای یزد، عباس فتوحی یزدی، چاپ سوم، انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۳۸۲، ص ۱۸۲ - ۱۸۰
- دانشنامه مشاهیر یزد، میرزا محمد کاظمینی، ۳ جلد، ویرایش دوم، انتشارات بنیاد فرهنگی و پژوهشی ریحانه الرسول، یزد، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۳
- آیینه دانشوران، سید علیرضا ریحانی یزدی، با مقدمه و تعلیقات ناصر باقری بید هندی، چاپ سوم، انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۱ / ص ۵۵۴
- الذریعه الی تصانیف الشیعه، علامه محمد حسن آقا بزرگ تهرانی، ۲۵ جلد، چاپ سوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳، ق، ج ۹، ص ۸۱۶
- مجموعه وزیری، حاج سید علی محمد وزیری، انتشارات کتابخانه عمومی وزیری، یزد، ج ۱، ص ۱۰
- تذکره منظومه رشحه، تصنیف محمد باقر رشحه اصفهانی، با مقدمه و حواشی به قلم احمد گلچین معانی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۴، ص ۵۹
- حدیقه الشعرا (ادب و فرهنگ در عصر قاجار)، تألیف سید احمد دیوان بیگی شیرازی، تصحیح و تکمیل دکتر عبدالحسین نوایی، ۳ جلد، انتشارات زرین، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۳۰۴
- فرهنگ سخنوران، دکتر ع، خیام پور، ۲ جلد، انتشارات طلایه، تهران، ج ۲، ص ۶۹۴
- فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، به اهتمام آذر تفضلی - مهین فضالی جوان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۶۶۸
- اثر آفرینان، زیر نظر کمال حاج سید جوادی به همکاری عبدالحسین نوایی، تکمیل و انجام: حسین محدث زاده، حبیب ... عباسی، ۵ جلد، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۶۷
- مکارم الآثار، محمد علی معلم حبیب آبادی اصفهان، ۷ جلد، انجمن کتابخانه ای عمومی اصفهان، ۱۳۶۲ - ۱۳۷۴، ص ۲۴۹۲ - ۲۴۹۰
- ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ۶ جلد، چاپ چهارم، انتشارات خیام، تهران ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۰۳
- بزرگان و مشاهیر یزد و حومه، محمد باقر مقدم، جزوه تالیفی موجود در کتابخانه بنیاد ریحانه الرسول یزد، ص ۵۴
- لغت نامه دهخدا، ذیل فدایی

شاعر بود که از اقسام شعر بیشتر به غزل و رباعی تمایل داشته و مهارت او در سرودن ماده تاریخ در دیوانش زبانزد است.

و پدرش میرزا محمد علی وامق او را فردی خوش اخلاق، سالک، پرهیزکار، خوش حافظه و دارای خطی نیکو و طبعی روان دانسته است و در وصف او گوید:

«فرزند دل‌بند این صداقت اندیش، و به دو واسطه هم نام جد امجد نامی خویش. اسمش میرزا سید یحیی و دل پژمرده این افسرده را موجب سرور و احیا، از جمله طلب علوم سعادت

مرسوم و سادات رفیع الدرجات این مرز و بوم به علوم عربیت مربوط و جواهر زواهر نکات نحویه را گنجور حافظه اش مضبوط نموده. مدت العمر در مصلائی صفدرخان به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهیم به سر برده و با ارباب فضل و کمال طریق مجالست و مخالطت سپرده و در طریق سلوک احدی را از وی گله‌مند ندیده و سخن شکایتی و نسب جنایتی درباره اش نشنیده، بلکه خود نیز در عالم پدر فرزندی از سلوک او هرگز نرنجیده ام.

مجملاً کثیر القبول و قلیل الفضول، خالی از مکر و حيله و امین قوم و قبیله، طبعش عالی و دلش از حقد و حسد خالی، از لهو و لعب دور و دلش به صحبت ارباب کمال مایل و مسرور، طبع روان و از اقسام شعر بیشتر به غزل و رباعی تر زبان است و منتخب اشعارش بیشتر از

همه معاصرین و شعرای بلاغت آیین اهل این زمان است. خداوند بی منت جلّ اسمه، سعادت و عاقبت را روزی و نصیب او فرماید.^۱

فدایی با به یادگار گذاشتن دیوان شعری از خود در سال ۱۲۸۲ هـ. ق بر اثر ابتلا به بیماری وبا چهره در نقاب خاک کشید.

سه نسخه خطی بسیار نفیس از اشعار او در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می شود که یک نسخه آن به شماره ۳۶۸۹ مجموعه ای از غزل، قصیده و رباعی است که فدایی با فخامت و متانت و استواری کلام در مدح و منقبت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و ائمه اطهار شروع کرده و این مدح و ستایش امامان در جای جای دیوان نمود دارد و به کرات از الکن بودن زبان و ناقابل بودن شعر خود در مدح و توصیف آنها داد سخن داده است.

اگر چه قابل مدح تونیست شعر زهی ز لطف گوش ده و کن قبول و خرده مگیر

و از خالق بی همتا به واسطه قسم دادن به امامان و اولیاء الله تقاضای عفو و بخشش می نماید.

بزرگوار خدایا به حق هشت و چهار که حاکمانند امروز و شافعان فردا

که در گذر ز گناهان ما سیه رویان علی الخصوص فدایی که هست مدح سرا

همیشه تا که عدو را به دوزخ است مکان مدام تا که محب راست در جنان مأوا

۱- ر.ک: تذکره میکده، تألیف محمد علی وامق، به کوشش حسین مسرت، سلسله نشریات «ما»، ۱۳۷۱، ص ۲۱۰ - ۲۰۰

او در زمره شاعرانی است که برای مسائل اخلاقی، دینی و اجتماعی اهمیت به سزایی قایل است و در رابطه با مسائلی چون ازدواج دختران، توجه به نماز و روزه، دروغ و غمّازی، آبرو، غرور، به غفلت گذراندن عمر، غم نان خوردن انسانها، ذمّ اهل بازار و ... لب به سخن گشوده است.

آنان که گشته یکسره عالم خرابشان

افتاده از غرور به گردن طنابشان

کردار نا صواب کنند و عجبتر آنک

بس فخرهاست از عمل نا صوابشان

ظلم کسان کنند و ثوابش نهند نام

ایزد مگر دهاد جزای ثوابشان

مال کسان خورند به زور، این غریب نیست

کز یاد رفته یکسره یوم الحسابشان

چندان جفا کنند که گردیده اند خلق

در ناله و فغان شب و روز از عذابشان

بهر نانی که بود قسمت تو

چند مسکین غم بیهوده خوری

عمر تو هست گرامی تر از آن

که غم بوده و نابوده خوری

ای که به غفلت گذرد عمر تو

می نتوان گفت که صاحبدلی

عمر که از هر چه گرامی تر است

می دهی از دست و همان غافلی

فدایی در مورد اوضاع سیاسی زمان خود را دور نگاه داشته است و در مواردی از پادشاهان و وزیران و افرادی چون قباد، سنجر، طغرل تکین، انوشیروان، اسکندر، نظام الملک، علিশاه، حاجی ابراهیم، میرزا سید حسین، میرزا احمد، میرزا فتاح، میرزا سید نصیر، میرزا سید مهدی و ... نام برده و در پاره ای موارد در مدح و وصف بعضی از افراد اشعاری را سروده است.

او به شاعران پیش از خود نظر داشته و در میان شاعران پارسی زبان، استقبالهایی از اشعار شاعرانی چون محتشم کاشانی، ظهیر فاریابی و انوری انجام داده و گاهی مصراع یا بیتی از شعر آنها را تضمین کرده است و از شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ، وحشی بافقی، قضایی یزدی، حسّان، حیرت، صباحی و ... نام برده و یا در مدح و توصیف آنها اشعار زیبایی را خلق کرده است.

برای جور و جفاشان همین قدر کافی است که مطلعی کنم از شعر محتشم انشاد
ستیزه گر فلکا از جفا و جور تو داد نفاق پیشه سپهر از کینه ات فریاد
چه احتیاج به دیوان وحشی است آن را که هست حافظ و سعدی و انوری و کمال

در بعضی موارد فدایی هجو سرایی کرده و متأسفانه عفت کلام را چنانکه باید و شاید رعایت ننموده و با الفاظ و کلمات مستهجن و نازیبا به بعضی از افراد تاخته است.

یکی دیگر از وجوه بارز این دیوان شعر او، وفور کلمات و مفردات و ترکیبات عربی است. کلماتی چون (سعیر، تقریر، تفسیر، تقدیر، اهتمام، اعتصام، احتشام و...) که به عنوان قافیه استفاده شده است. و در بعضی موارد می توان شاهد آمیختن ترکیبهای عربی با سخن پارسی در اشعار او بود به گونه ای که گاهی نصف مصراع یا یک بیت را به زبان عربی بیان می کند.

کی توان بودن مدام از جور گردون در خمار اعظمی یا ساقی الصّهباء کأساً من مدام
در یزد جسم پاکش دانی شبیه چیست کالورد فی الحدیقه والروح فی البدن

او به غیر از کلمات و ترکیبات عربی، کلام خود را به آیات و احادیث شریف آراسته می کند. و همچنین استفاده از ترکیبات قرآنی چون عظم رمیم، یوم الحساب، ماء معین، ربّ العالمین و ... در دیوان او جایگاه ویژه ای دارد.

ای رحیم ای کریم ای غفار وقنا ربّنا عذاب النّار

چون قائل انا افصح زبان به عجز گشود چگونه ما بتوانیم کرد ادای ثنا

روح را گویی چو آید در تن عظم رمیم آید و گوید که سبحان الّذی یحیی العظام

رفعت زانسان که بگذاری اگر بر خاک پای آسمان گوید همی یا لیتنی کنت تراب

ز آشیان تن چو مرغ روح او پرواز کرد گفت رضوان بهشتش فادخلوها خالدین

اشاره به قصص مذهبی، تاریخی، روایت و داستانهای عاشقانه ادبی و اشاره به اسامی شخصیت‌های این داستانها در اشعار زیر به چشم می خورد.

شاخ ز گلبن نموده طلعت یوسف لاله ز شب‌نم گرفته اشک زلیخا

ابر ز باران بسان دیده و امق گل به بهاران شبیه عارض عذرا

حیدر مرحب کش آن کو درگه اثبات حق تیغ خبیر گیرش از دشمن کشیدی انتقام

اشاره به فلاسفه و دانشمندان بنام همچون ارسطو، افلاطون، بقراط، و بوعلی سینا در دیوان او جایگاه ویژه ای دارد. مثلاً در مدح و ستایش امام علی (ع) گوید:

ای فلاطون زمان و ای ارسطوی جهان ای که مثلت نیست اندر هیچ فن در هیچ باب

گاه تقریر و بیان چون رخس در میدان کشی فی المثل بقراط اگر باشد ترا بوسد رکاب

اندیشه ها و مضامین استوار و اصطلاحات دینی و عرفانی چون (نماز، رکوع، سجود، نهی از منکر و امر به معروف، دار فنا، دار بقا) و گاهی موسیقی، علم صرف و نحو عربی، مسائل پزشکی و ... هم در اشعار او منعکس شده است.

مقربان را می رسد بر چرخ امروز از نشاط نغمه عود و نوای چنگ و آهنگ رباب

مَنْت خدای را که بود از وجود او بر خلق مَنّتی ز خداوند ذو المنن

در نحو تا ز ناصب و جازم سخن رود وین را اثر ز لم بود آنرا نشان ز لن

قرارداد برای دوی درد همه چه خاصیتها در هر گیاه هر صحرا

یکی دیگر از مهارت‌های فدایی در سرودن ماده تاریخهایی است که ارزش والا تری به دیوان او بخشیده است.

بگیر از جان و دل وانگه رقم زن بهشت جاودان بادا مقامش

مصراع دوم ماده تاریخ است که برابر ۱۲۶۱ می شود و چون در مصراع قبل آمده «جان دل» یعنی: الف = ۱ باید کسر شود پس ماده تاریخ مساوی با ۱۲۶۰ ق می شود که تاریخ فوت آقا احمد است.

پس به تاریخش رقم زن حیف از استاد

بر طریق منشیان اول بیفکن سر ز کلک

سخن

عبارت «حیف از استاد سخن» برابر ۱۲۸۲ است اما با توجه به مصراع قبل باید «سر از کلک» هم افکنده شود یعنی معادل حرف ک = ۲۰ کم شود. پس تاریخ فوت میرزا سید محمد علی مدرس متخلص به «وامق» به دست می آید که برابر ۱۲۶۲ ق است.

بالبديهه زد رقم کلش که با جد حیف رفت از این جهان نا گاه بیرون

آخرین مصراع به اضافه کلمه «جد» از مصراع قبل برابر است با سال ۱۲۵۸ ق ولیکن شخصیت مورد نظر شاعر شناخته نشد.

در سخن او ویژگیهای دیگری چون به کاربردن کلماتی نظیر «شفت» به جای «شنید»، «چار» به جای «چهار»، «برشت» به جای «کباب شدن»، خدایگان، همگان و ...، به کاربردن جمعهای غیر رایج چون «حساد» به معنای «حسودها» به کاربردن کلماتی که در مثنویهای حماسی به چشم می خورد همچون کلاه آهنین، درع فولادی، کمان، سنان و ...، استفاده از امثال و تعبیراتی نظیر: سه طلاقه کردن، بصره به خرما و زیره به کرمان بردن، به چشم می خورد. او با داشتن این طبع بلند و کلام شیوا و بهره جستن از علم و دانش از کج رفتاری زمانه و روزگار در مورد خود ناله می کند و با توسل جستن به خداوند و اولیاء او گلایه و شکایت خود را ابراز می نماید.

منم که بوی نکردم گلی ز باغ مراد	به نامردای من مادر زمانه نژاد
به هر که روی کنم پشت می کند بر من	به هر که داد زخم می کند به من بیداد
چو من ستم زده روزگار نشنیده است	چو من فسرده دلی آسمان ندارد یاد
در این زمانه غم از بسکه عام گردیده است	ز خاص و عام نبینم کسی که باشد شاد
سزد به جرم محبت اگر برند سرم	که پای من نسپرده است جز طریق و داد
ز جور چرخ و ز بیداد آسمان دل من	خرابه ایست که هرگز نمی شود آباد

حسود در ره انکار شعر من استاد

به فنّ شاعری استاد تا شدم ز حسد

کنون که دست نمداری از نفاق و عناد

به راستی ز تو ای آسمان کج رفتار

که گشت ختم رسل را ز مرتبت داماد

کنم شکایت جور ترا به پیش شهی

که ذات او ز ازل گشت علّت ایجاد

علیّ عالی اعلا وصیّ ختم رسل

دو نسخه خطی دیگر فدایی، دیوان غزلیات او است که یک دیوان به شماره ۷۴۸ و دیگری به شماره ۳۸۴۰ در کتابخانه وزیری یزد موجود است و اشعار هر دو نسخه، به غیر از در نظر

گرفتن ویژگیهای نسخ خطی همچون افتادگی بعضی از شعرها، مشابه هستند.

موضوع و محور اصلی غزلیات فدایی، عشق است چنانکه دیوان خود را با سخن عشق آغاز می کند.

آواره یاریم مپرس از وطن ما

دیوانه عشقیم مرنج از سخن ما

دیدگاه فدایی در رابطه با عشق نزدیک به اندیشه عشقی است که نخست حلاج به صورت

حبّ ذاتی حق تعریف کرد. خواستی که موجب بیان «کنت کنزاً منخفياً فا حبت ان اعرف و

خلقت الخلق لکی اعرف»، از جانب پروردگار شد. او خمیره بشر را به موجب این حدیث

قدسی و آیه مبارکه «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فأبین أن یحملنها و

أشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا» سرشته از شراب عشق و آفرینش جهان و
انسان را از ازل برای پرستش و عشق ورزی به جمال لایزال می داند.

کسی که داد به ما از الست مستی عشقت مدام خواست زما شیوه الستی ما را

ماییم مست باده عشق تو از ازل از ما کسی نخواسته شرب مدام را

ز فدایی این سخن را دم آخرین شنیدم که غم تو روز اول شده سرنوشت ما را

او درد عشق را غم به حساب نمی آورد و همچون بسیاری از عاشقان به درد و رنج و مرگ در
راه عشق افتخار می کند. چرا که: من عشق و عفو تم کتم فمات مات شهیداً.

من که منصور صفت کوس انا الحق زده ام غم ندارم که کشد عشق تو بر دار مرا

چند پرسی از سرشک سرخ و رنگ زرد ما درد عشق است این و آگه نیستی از درد ما

دردی است درد عاشق کان را دوا نباشد یا رب چه چاره جویم این درد بی دوا را

با ننگ و نام کار نداریم در جهان ما عاشقیم و عاشق بود ننگ و نام ما

در راه عشق فقط معشوق حقیقی را طلب می کند و توجهی به نعمتها و لذتهای دیگر ندارد.

نام گلستان مبر با رخ نیکوی دوست قصه طوبی مخوان با قد دلجوی دوست

و همه چیز خود را از عشق به خداوند می داند.

چون فدایی سخن ما همه عالم بگرفت وین هم از لعل سخنگوی تو باشد ما را

او پیشه خود را عشقبازی می داند و برای عاشقان نامهای بسیاری قایل است.

زاهدان بیکار می خوانند رندان را چو خود غافلند از این که باشد عشقبازی کار ما

گاه مجنون گاه شیدا گاه فدایی خواندم نامها در عاشقی باشد من گمنام را

و در این راه با این که خاکسار است خود را از سلاطین جهان برتر و غنی تر می داند.

هستیم خاکسار ولی ز آبروی عشق شاهان عالمند سراسر گدای ما

و تنها راهنما را خدای لایزال به حساب می آورد.

ودای عشق ترا نیست کسی رهنما کوش فدایی که خود گم نکنی جاده را

گر غیر وصل دوست بود مدّعی ما ما را به مدّعا نرساند خدای ما

و در راه عشق به قضا و قدر و رضای خداوند سر تسلیم می نهد و همه چیز را از جانب

دوست نیکو و محمود می پندارد.

بر ما هر آنچه دوست پسندد به آن خوشیم غیر از رضای دوست نباشد رضای ما

بلند و پستی ما چون بود ز دوست فدایی به غیر دوست نداند بلند و پستی ما را

جرعه ای از می عرفان تو به ما بخش عیان یعنی آگاه ز اسرار نهران کن ما را

شاه بهتر روش بنده نوازی داند چه بگوییم چنین یا که چنان کن ما را

روز به روز از قضا قسمت ما می رسد بیهده غم می خوری روزی ننهاده را

در شعر او عشق مجازی هم نمود پیدا می کند و جمال انسانی هم برای او جز تجلی حق نیست. نزد او عشق به هر صورت که باشد مایه کمال انسانی است چرا که انسانها را با معشوق وی پیوند روحانی می دهد و مذهب او مذهب عشق است.

به عالم هر کسی را مذهبی آمد پسندای دل معاذ الله که غیر از عشق باشد مذهبی ما را و دل دادن به بتان زیبارو را خطا به شمار نمی آورد.

دادیم اگر دل به بتان نیست خطایی داند همه کس شیوه ترکان خطا را

در اشعار فدایی عشق خواه حقیقی و خواه مجازی سرانجام آدمی را به سوی کمال می کشاند و در اینجا مجاز پلی می شود که واقعیت محسوس را با حقیقت معقول ارتباط می دهد و گفته المجاز قنطره الحقیقه معنا پیدا می کند و آن زمان است که عاشق لذت حقیقی عشق را درک می کند.

نگاری کز ز دستم رفت یاری کرده ام پیدا نه چون یاری که دانی خوش نگاری کرده ام پیدا
گر آن مه بر غمم هر لحظه می افزود چندین غم چه غم اکنون که یار غمگساری کرده ام پیدا
به چشم گلرخی گر خوار گشتیم نیست چندان غم که عزتها به پیش گلعداری کرده ام پیدا
او به دفعات اشاره می کند که در راه عشق دیر و سومنات و حرم و کنشت و مسجد و میخانه
و رند و زاهد و دیوانه و فرزانه با هم یکی هستند. و آنچه در خرابات رندان است با آنچه در

خانقاه صوفی است، هیچ تفاوت ندارد چنانکه مسجد و کنشت هر دو جلوه گاه یک معشوق است.

رند از میخانه و زاهد ز مسجد کامجوی پیش عاشق فرق نبود مسجد و میخانه را

پیش چشم مست ساقی عاقل و مجنون

برده از سر هوش هم دیوانه هم فرزانه را

یکیست

ای فدایی قصه عشق است این افسانه نیست هر تهی مغزی ندارد طاقت این افسانه را

همه جا به سوی یار است چو روی دل ز عالم به خدا که هست یکسان حرم و کنشت ما را

چو زهر روان عشقیم یکی بود فدایی ره دیر و سومنات و حرم و کنشت ما را

او عشق را از هوسهای پلشت درونی جدا می کند.

کویت که در آن راه بود نا کس و کس را کی فرق ز عشاق توان اهل هوس را

رفتم که ز جور ت همه جا داد بر آرم شاید که ز هم فرق کنی عشق و هوس را

بر خلاف مدعی عاشقم نه بوالهوس کی به یار گفته ام مدعای خویش را

در دیوان او صحنه های عاشقانه ای دیده می شود که نمی توان فهمید در حقیقت برای فدایی

رخ داده و یا اینکه رؤیای شاعر است. او از گیسوی پر شکن معشوق، بدن سیمین، تیر مژگان،

لب لعل، طاق ابرو، چاه زنج، ناز و تکبر معشوق و رقیبان عشق صحبت می کند و مدعی است
که نیروی عشق انسان را جوان می سازد.

عجیبی نیست اگر میل به شکر نکنم زده ام بوسه لب لعل شکر خایش را

شد سرم خاک به راهش ولی ای دل شادم که زخم بوسه مگر خاک کف پایش را

نیست عضوی که نکو از همه اعضایش نیست کرده ام بازرسیها همه اعضایش را

غم پیری نخوری گر نگری یوسف مصر اثر عشق جوان ساخت زلیخایش را

و به طور کلی عشق در نزد فدایی عشق آسمانی فراگیری است که همه کائنات و به خصوص
انسان را در بر می گیرد و این عشق به صورتهای مختلف در آثار او نمود پیدا کرده است.
عاشق خود را در معشوق حل می کند و خرگاه و خیمه خود را در عدم برپا می کند و هراسی
از نیست شدن ندارد.

او به غیر از پرداختن به مسأله همیشه مطرح یعنی عشق، مسائل اخلاقی را هم مد نظر قرار می
دهد و به طور کلی شاعری است که اخلاقیات برای او مهم به شمار می آیند. مثلاً به امّ
الخبائث یعنی غرور و یا عیادت کردن ناتوانان اشاره می کند.

به امیدی که در عمرت نگردی ناتوان هرگز عیادت کن ز راه لطف یک ره ناتوانی را

تکبر پستی آرد خاک شو زاهد به میخانه چو می دانی که فرقی نیست در بالا و پست آنجا

فدایی در اشعار خود به غیر از اشاره به پیامبران و امامان به داستانها و روایتهای تاریخی، مذهبی، دینی و داستانهای معروف ادب پارسی هم نظر دارد. اشاراتی به داستان آفرینش انسان، یوسف و یعقوب، سلیمان و خاتم او، لیلی و مجنون، وامق و عذرا، یوسف و زلیخا، خسرو و شیرین و فرهاد، محمود و ایاز، حسین بن منصور حلاج، شیخ صنعان و ... در دیوان او به چشم می آید.

مکن اندیشه فدایی ز گناه دو جهان چون به دل دوستی هشت و چهار است ترا
ما راست سخن مدحت پیغمبر و آتش مقبول از آن است فدایی سخن ما
ملک گر در ازل برداشت از یک جا گل ما را نبیند کس یکی از چه دل یار و دل ما را
هم عشق تو عاقبت کشاند منصور صفت به دار ما را
به عشق من اگر رشک می برد محمود به ناز دلبر من غیرت ایاز آمد
کافر عشقم نمی آید مسلمانی ز من همچو صنعان بر میان زَنار می باید مرا

فدایی بدون روا داشتن تکلف بر خود، در کلام به طور طبیعی از آرایه ها و صنایع ادبی همچون تلمیح، تشبیه، جناس، ملمّع، مراعات النظیر، تضمین، ایهام، عکس، تضاد و ... بهره جسته است.

فدایی در دیوان غزلیات خود با زبانی فصیح و شیوا و طبعی روان با فصاحت و بلاغت و استواری بی نظیر کلام در مضامین، غزلیات بسیاری را خلق کرده که قابل تأمل است. و چون کلامی است که از دل بر می خیزد، لاجرم بر دل می نشیند. و خواندن و شنیدن آن روح انسان را جلا می دهد و خالق را به خاطر خلق خود و بخشیدن عشق به او با همه سختیها شکر می گذارد.